

بررسی و تحلیل زبان و منطق در اندیشه ابونصر فارابی

محمدحسین قرشی*

چکیده

شناخت ماهیت و چیستی زبان به دلیل پیچیدگی و گستردگی آن امری دشوار است و از دیرباز ذهن دانشمندان را به خود مشغول کرده است. فارابی، با اطلاق «علم اللسان» بر همه علوم زبانی، نخستین بار ترتیب علوم زبانی را در یک نظام واحد فراهم کرد. فارابی در بیان جایگاه زبان و منطق می‌گوید: «جایگاه منطق در ارتباط با عقل چون مرتبه و جایگاه دستور زبان است در ارتباط با زبان». در فصل اول کتاب *احصاء العلوم*، به مسائل زبان و زبان‌شناسی پرداخته شده است. مباحث فارابی بیش‌تر ناظر بر همگانی‌های زبان است و به زبان خاصی اشاره ندارد. در این مقاله، نگارنده کوشش نموده است تا ضمن بررسی دیدگاه فارابی در خصوص مسائل زبانی، جایگاه او را در تبیین این موضوع بررسی و نیز نقش و تأثیر او در مسائل زبان‌شناختی را مشخص کند.

کلیدواژه‌ها: زبان و منطق، فارابی، همگانی‌های زبان، علم الفاظ.

۱. مقدمه

مطالعات زبان‌شناسی تاریخی (historical) یا دیرین‌شناسی زبان (paleontology) مبین این نکته است که، در طی قرون، زبان‌شناسان، پژوهش‌گران، منطق‌دانان، و فلاسفه در سرزمین‌های مختلف، از جمله ایران و سرزمین‌های اسلامی، هند، چین، یونان، و رُم، کوشیده‌اند در تبیین معنای زبان تعریف خاصی ارائه کنند. این امر موجب بیان تعاریف مختلف و متعدد از زبان شده است. بلاک و تراگر (Bloch & Trager) در تعریف زبان

* استادیار دانشگاه بیرجند mhghorashi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۲/۱

می‌گویند: «زبان نظامی از نمادهای آوایی اختیاری است که به وسیله آن اعضای یک جامعهٔ زبانی ارتباط برقرار می‌کنند» (Lyons, 1984). ابن جنی، متولد ۳۹۱ هجری قمری، در تعریف زبان می‌گوید: «زبان عبارت است از صوت‌ها و آوایی که هر قومی هدف‌ها و غرض‌های خود را به وسیله آن بیان می‌کند» (فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۴). فارابی، با اطلاق «علم اللسان» بر همهٔ علوم زبانی، نخستین‌بار ترتیب علوم زبانی را در یک نظام واحد فراهم کرد. او علم اللسان را به چند حوزه تقسیم و جایگاه زبان و منطق را تبیین می‌نماید. اما منطق را منطق‌دانان سستی چنین تعریف کرده‌اند: «منطق وسیله‌ای است از نوع قواعد که مراعاتش ذهن را از خطای در اندیشه حفظ می‌کند» (دین‌محمدی، ۱۳۸۴: ۱). با این حال، منطق جدید را به صدق و درستی نیز تعریف کرده‌اند. اما آنچه در این جا مدنظر است تعریف فارابی از منطق است که می‌گوید:

صناعت منطق به‌طور کلی قوانینی به‌دست می‌دهد که پیروی از آنها باعث استواری خرد می‌شود. در مواردی که ممکن است در بعضی از معتقدات برای آدمی اشتباهی رخ دهد او را به راه درست و حقیقت رهنمون می‌شود (فارابی، ۱۳۸۴: ۵۱).

و در بیان جایگاه زبان و منطق می‌گوید: «جایگاه منطق در ارتباط با عقل چون مرتبه و جایگاه دستور زبان است در ارتباط با زبان».

اما، از زمانی که فرانسویس بیکن (Fransis Bacon, 1561-1626)، فیلسوف علم‌گرای انگلیسی، علم را قدرت تعریف کرد، تحولات علمی در غرب شتاب گرفت. به‌علاوه، پیامدهای وقایع جهانی، هم‌چون انقلاب صنعتی، انقلاب فرانسه، و جنگ‌های جهانی اول و دوم، موجب شد که غرب از نظر علمی، حداقل در علوم تجربی و پدیدهٔ فناوری، فاصلهٔ زیادی با جهان شرق پیدا کند. البته مطالعات شرق‌شناسان و برداشت‌های آنها از گنجینهٔ علمی و فرهنگی شرق موجبات پیشرفت آنها را فراهم آورد. جرج سارتن در مقدمه‌ای بر تاریخ علم این تأثیرپذیری را این‌گونه بیان می‌کند:

راستی این پنداری کودکانه است که انسان چنان تصور کند که علم با تاریخ یونان آغاز شده است، زیرا سابقهٔ کارهای علمی مصر و مردم بین‌النهرین و احتمالاً سرزمین‌های دیگر هزاران سال بر «معجزهٔ یونان» متقدم بوده و علم یونانی تجدید حیات داشته تا جنبهٔ کشف اختراع ... اسناد و مدارک مربوط به علم در نزد مصریان و مردم بین‌النهرین غالباً دقیق‌تر است از اسناد یونانی ... برای هنرمندان و فیلسوفانی که همه چیز را از جنبهٔ جاودانی بررسی می‌کنند، گذشته و آینده‌ای وجود ندارد، یعنی

فارابی، فردوسی، هومر، و شکسپیر همان‌گونه که امروز زنده‌اند، در گذشته زنده بوده‌اند ... (سارتن، ۱۳۵۷: ۴).

با این حال، علم فزاینده است. قطار گسترش علم از میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف گذر کرده و از اقوال مختلف، نظریات دانشمندان، فلاسفه، و فرهیختگانی که هرکدام به ملتی و تمدنی تعلق داشته‌اند تأثیر پذیرفته است.

اما، در جهان شرق، عمدتاً عادت کرده‌ایم به مسموعات و نوشتارها متکی باشیم، در اندیشه فرهیختگان فرهنگ‌های مختلف غور نمی‌کنیم، به ابعاد متعدد اندیشه‌های دانشمندان بی‌توجهیم، از غنای علمی و فرهنگی خودمان بی‌خبریم، مسحور دیگران می‌شویم، و، با تقلید و تسامح، نظاره‌گر تاراج میراث فرهنگی، علمی، و زبانی مان هستیم. به‌ویژه در دوران معاصر، که به عصر فناوری اطلاعات موسوم است، و، با گسترش پدیده جهانی شدن، فرهنگ‌های غالب فرهنگ‌های ملی، بومی، و دینی را هدف قرار داده‌اند. در چنین شرایطی، آشنایی با مفاخر فرهنگی و اندیشه‌های آنان موجب خودباوری می‌شود و نیز مانع تفوق فرهنگ و جهان‌بینی بیگانه بر زبان و فرهنگمان خواهد شد. ابونصر فارابی، معروف به معلم ثانی، از بزرگان مفاخر ایران‌زمین است که اندیشه‌های او نه تنها در حوزه فلسفه، بلکه در حوزه‌های زبان، منطق، موسیقی و ... برای او شهرتی عالم‌گیر به‌همراه آورده است و جا دارد که متفکران و پژوهش‌گران در حوزه‌های مختلف دانش، به‌ویژه در حوزه‌های زبان و منطق، بیش‌تر به بررسی و کنکاش در آثار او بپردازند و اصالت اندیشه‌ها و نقش او را در جهان علم به‌خوبی تبیین نمایند.

۲. پیشینه تحقیق

در آغاز دوران اسلامی، اعراب به گسترش علم چندان توجهی نداشتند، مگر معرفت به احکام اسلامی و طب که بدان نیاز داشتند. اما، پس از سقوط حکومت اموی و شروع حکومت عباسی، به دلیل ارتباط اعراب با سایر ملل، به‌ویژه ایرانیان، توجه آنان به علم همه‌جانبه شد. ابن خلدون می‌گوید: «از امور غریب کلی یکی این است که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند. خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی» (صفا، ۱۳۵۶: ۸۸).

در مطالعات زبانی، حوزه‌های آواشناسی (phonetics)، واج‌شناسی (phonology)، نحو (syntax)، معناشناسی (semantics)، و واژه‌شناسی (morphology) بررسی می‌شود. این حوزه‌ها، در سده‌های مختلف، در جهان اسلام نیز مطالعه و بررسی شده است. از میان

پژوهش‌گران جهان اسلام، که به مطالعات زبان‌شناختی پرداخته‌اند، می‌توان کسائی (قرن دوم هجری)، ابوعلی فارسی (چهارم هجری)، ابن جنی (چهارم هجری)، ابواحمد عسگری (چهارم هجری)، ابوعلی سینا (پنجم هجری)، عبدالقادر جرجانی (پنجم هجری)، و زمخشری (ششم هجری) را نام برد که هرکدام تأثیر خاصی در پژوهش‌های زبانی جهان اسلام داشته‌اند. فهمی حجازی به نقل از ابن فارس می‌گوید: «نخستین تلاش مفید در ترتیب علوم زبانی در یک نظام واحد به فارابی برمی‌گردد، که بر همه علوم مربوط به زبان نامی فراگیر یعنی علم اللسان نهاد. علم اللسان به نظر وی متشکل از چند حوزه است در برابر علم واژگان مفرد» (فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۷۰).

گسترش اسلام در میان سایر ملل، ضرورت آشنایی با احکام الهی که از طریق آیات قرآن میسر بود، و ناآشنایی غیر عرب‌ها با زبان عربی، نیاز به یادگیری زبان عربی را در میان تازه‌مسلمانان به وجود آورده بود.

وجود قرآن نیز، درست مثل وجود دیگر کتب مقدس، موجب بروز سستی شد تا در فضای آن کسان فراوان رسایل زبان‌شناختی بنویسند و بر آن شرح و حاشیه بیفزایند (صفا، ۱۳۵۶: ۲۱۲).

گسترش مطالعات زبان‌شناختی اسلامی و تفاوت آرای دانشمندان موجب ظهور مکاتب زبان‌شناسی در جهان اسلام شد که به مکاتب «بصره»، «کوفه»، و «بغداد» شهرت یافته‌اند. پژوهش‌گران مکاتب بصره و کوفه از قرن اول هجری به پژوهش در خصوص واژگان و نحو عربی پرداختند؛ خلیل بن احمد و شاگردش، سیبویه، از پژوهش‌گران مکتب بصره بودند.

نکته دیگر این‌که مسلمانان همه اطلاعات بشری را به دو دسته علوم معقول (علمی که از راه فکر کسب می‌شود) و علوم منقول (علمی که از راه نقل کسب می‌شود و آدمی آن را از واضع آن می‌گیرد)، تقسیم می‌کردند. اما علوم منقول خود به علوم شرعی و علوم ادبی تقسیم می‌شود. بررسی شاخه‌های مختلف علوم شرعی و ادبی و حتی منطق در حوزه علوم عقلی و در بعضی حوزه‌ها، چون علوم ادبی، گستره وسیعی از مطالعات زبان‌شناختی را دربر می‌گیرد.

زبان‌شناسان جهان اسلام، از جمله سیبویه، خلیل بن احمد، و فارابی نقش بسزایی در گسترش مطالعات زبانی داشته‌اند. در این نوشتار، آرا و اندیشه‌های ابونصر فارابی بررسی می‌شود. اما، پیش از طرح آرای او، باید به دو پرسش پاسخ داد: اول آن‌که عصر فارابی چرا

به عصر فارابی‌گری (the age of Farabism) شهرت یافته است؟ و دوم این‌که فارابی‌که بود؟ چه کرد؟ و چه تأثیری در حوزه‌های مطالعات زبانی از خود باقی گذاشت؟ چراکه تأثیر او در حوزه فلسفه بر همگان آشکار است و او را آغازگر فلسفه اسلامی می‌دانند.

۳. عصر فارابی

عصر فارابی (معلم ثانی، پس از ارسطو) و پیروانی که تعالیمش را گسترش دادند یکی از غنی‌ترین اعصار عقلانی در توسعه تفکر سده‌های میانه اسلامی بوده است. این عصر، که به نام عصر فارابی‌گری شناخته می‌شود، از تولد فارابی (۸۷۰ م) تا وفات ابوحیان توحیدی (در حدود ۱۰۲۳ م) را دربر می‌گیرد. در این عصر، از جهات سیاسی و مذهبی پیشرفتی اساسی شده و، در واقع، این دوران عصر دگرگونی و تحول عمیق بوده است (نتون، ۱۳۸۱: ۲۲).

در قرن چهارم هجری، سراسر جهان اسلام تحت تأثیر دانشمندان ایرانی، هندی، و یونانی قرار داشت؛ زیرا به دستور مأمون، خلیفه عباسی، تمام علوم آن روزگار از طریق ترجمه به عربی به دارالحکمة بغداد منتقل شد و موجب گردید که مسلمانان با افکار تازه و برجسته، که فیض‌بخش روح و سازنده عقل و خرد است، مواجه شوند. و بدین‌سان منطق ارسطو در علوم نظری و ادبی ریشه دواند (هاشمی، ۱۳۵۱: ۹). بدیهی است که فارابی نیز تحت تأثیر ارسطو و افلاطون قرار بگیرد.

اما چنان‌که معلوم است فارابی در رساله *الجمع بین رأی الحکمین* تلاش می‌کند تا ثابت کند مبانی فلسفی افلاطون و ارسطو یکی بوده و اختلاف کلی بین ایشان وجود نداشته است (فارابی، ۱۳۸۴: ۱).

ارسطو و افلاطون بنیان‌گذار فلسفه‌اند و فارابی مؤسس فلسفه اسلامی است. فارابی از آن جهت به معلم ثانی شهرت یافت که «افضل حکمای بعد از ارسطو بوده و در منطق متبحر و استاد شده و آن را به صورت منقحی به زبان عربی تدوین و مرتب کرده است. او هم‌چنین بسیاری از مطالب و مضامین فلسفه یونانی را، که بر اثر اشتباه و قصور فهم مترجمان، مبهم و احیاناً بی‌معنی بوده است، اصلاح و تفسیر کرده و به این ترتیب مؤسس حوزه جدیدی در فلسفه شده است» (داوری، ۱۳۵۶: ۸۴). البته داوری این مطلب را کافی نمی‌داند.

یان ریچارد نتون می‌گوید: «واژه بسیار مصطلح فارابی‌گری اقتباس و طرحی است از استفاده ابراهیم مدکور، که نشان‌دهنده جریانی فلسفی است و به سهم خود ارزنده و

قابل توجه است و نمی‌توان آن را به‌عنوان نسخه عین و تقلید صرف از تفکر یونان باستان پنداشت» (نتون، ۱۳۸۱: ۲۴).

او شاخص‌های تاریخی (۸۷۰-۱۰۲۳ م) مجموعه را ارائه می‌دهد و پدیده فارابی‌گری را در قالب و ساختاری بررسی می‌کند که، جز فارابی، چهار متفکر برجسته دیگر را نیز دربر می‌گیرد، که هر یک به‌طریقی در دیگری تأثیر متقابل داشته یا از تفکر معلم ثانی عمیقاً متأثر گشته‌اند. این دانشمندان عبارت‌اند از:

- یحیی بن عدی (۸۳۹/۸۴۰-۹۷۴ م)،

- ابوسلیمان سجستانی (د ۹۸۷-۹۸۸ م)،

- ابوالحسن عامری (د ۹۹۲ م)،

- ابوحنیف توحیدی (د ۱۰۲۳ م).

تجزیه و تحلیل تفکر و عقاید این چهار دانشمند همراه با تفکرات فارابی (۸۷۰-۹۵۰ م) است که یک جریان جهانی را با عنوان مکتب فارابی مطرح می‌کند (همان: ۲۱، ۲۲). نتون در کتاب *فارابی* و مکتبش این موضوع را مورد بحث قرار داده است. عصر فارابی دوران انقلاب شیعه و رشد و شکوفایی عقلانی نیز به‌شمار می‌رود (همان: ۲۴).

۴. فارابی که بود؟

محمد بن محمد بن اوزلغ بن طرخان (۲۵۹-۳۳۹ ق/ ۸۷۳-۹۵۰ م) در فاراب از بلاد ترک در سرزمین خراسان بزرگ در خانواده‌ای ایرانی متولد شد. ابن‌العبری، ابن‌خلکان، قفطی، و یاقوت حموی گفته‌اند که فاراب از شهرهای ترک است، اما در *لغت‌نامه* دهخدا به نقل از البلاذری آمده است: «فاراب شهری است از بلاد ترک در سرزمین خراسان». ابن‌ابی‌اصیبیه و شهرزوری می‌گویند که ابونصر از نژاد ایرانی بوده است (وکان من سلاله فارسیه) (فارابی، ۱۳۸۴: ۲۴) و پدرش قائدجیش از سران سپاه مرزنشین بود و فاراب در قرن سوم هجری جزو کشور سامانیان و نه ترکان بود و، برای حفظ سرحد، عدّه کثیری از ایرانیان در آن‌جا مقیم بودند. شکی نیست که ابونصر از نژاد ایرانی است.

ابونصر تحصیل علوم ابتدایی را در فاراب به اتمام رساند؛ زبان فارسی و بعضی زبان‌های دیگر را آموخت؛ سپس به بغداد رفت و زبان عربی را فرا گرفت. در اندک زمانی، به زبان‌های فارسی، ترکی، عربی، سریانی، و یونانی تسلط کامل پیدا کرد (متحدین، ۱۳۸۱:

۸۱). فارابی مدت زیادی در بغداد ماند. البته نه به دربار خلیفه وابسته شد و نه شغل دیوانی اختیار کرد. در بغداد، علم منطق را از ابوبشیر متی بن یونس آموخت. پس به حران رفت و در حوزه درس یوحنا بن حیلان، دانشمند نصرانی، حاضر شد. سپس به بغداد بازگشت و ریاضیات، فنون حکمت، طب، موسیقی، منطق، و فلسفه را فرا گرفت. آن‌گاه، با مطالعه آثار ارسطو، آرای او را درک کرد. «آنچه فارابی را از سایر دانشمندان ممتاز می‌سازد ثقافت و زیرکی و تیزهوشی و حافظه سرشار و وسیع او و تمایل شدید او به زهد و تصوف است» (هاشمی، ۱۳۵۱: ۲۷).

ابن ابی‌اصیبعه خزرجی در *عیون الانباء* او را چنین توصیف می‌کند: خدا او را رحمت کند؛ دانشمندی بس بزرگ بود. در حکمت دستی توانا داشت. در ریاضیات بر همگان سر بود. در ذکا و حدت ذهن نظیر نداشت (نتون، ۱۳۸۱: ۱۶).

قاضی صاعد اندلسی نیز در *کتاب الامم* در مقام او چنین می‌گوید: «فارابی بر همه حکما غلبه کرد و فلسفه ارسطو را چنان تلخیص و تهذیب نمود که همه علما به فضیلت او معترف شدند و اغلاط مترجمان دیگر واضح شد» (فارابی، ۱۳۸۴: ۲۸). ابونصر به قناعت روزگار می‌گذرانید و با مناعت طبع به اندک موجود قانع بود و سعادت را در ترک دنیا می‌دانست.

ابونصر از بغداد به مصر رفت. می‌گویند که «سبب حرکت او به مصر بر اثر یکی از فتنه‌های بغداد بوده است. شاید ابونصر از بیم تکفیر حنابله و متعصبان دیگر، که مرکز آنان بغداد بود، به مصر فرار کرده است و از آن‌جا به دعوت سیف‌الدوله حمدانی به حلب رفته، سپس به همراه او به دمشق رفته است» (همان: ۲۶). به عقیده ابن خلکان و گروهی دیگر از مورخان، فارابی در دمشق وفات یافته است.

۵. آرا و اندیشه‌های فارابی

در این بخش، مراد این نیست که همه زوایای تفکر این دانشمند بزرگ بررسی شود، چراکه میسر نیست. اما، چون او را فیلسوف جهان اسلام خوانده‌اند و عقاید فلسفی او بی‌شک در نگرش انسان بر سایر حوزه‌ها نیز اثر گذارده است، نخست اشاراتی کوتاه به اندیشه‌های فلسفی او می‌شود، سپس موضوع زبان و منطق در اندیشه او با معرفی *احصاء العلوم* بررسی می‌شود.

داوری، در کتاب *فارابی مؤسس فلسفه اسلامی*، موضوع انتساب فارابی به فلسفه اسلامی را بررسی و اشاره می‌کند که فارابی مؤسس فلسفه اسلامی است و چنین می‌گوید:

اگر گفته شود که ارسطو واضع و مدون منطق است و علوم را مرتب و منظم کرده و موضوع و مسائل هر یک را معین کرده است، فارابی، هم‌چنان که تاکنون نشان داده‌ایم، نه تنها علوم را طبقه‌بندی می‌کند و علوم اسلامی را در طبقه‌بندی خود می‌آورد، بلکه بر تمام این علوم صورت منطقی و برهانی می‌دهد. البته فارابی در مورد علوم اسلامی جز این نمی‌گوید که این علوم باید در ذیل فلسفه و تابع فلسفه باشد. او در واقع مسائل این علوم را منحل نمی‌سازد و فقط در *فصوص‌الحکم* آغاز استیلائی صورت بحثی و نظری را بر تصوف می‌توان دید (داوری، ۱۳۵۶: ۸۶).

بنا به قول خود فارابی و مسعودی، او را به شاخه‌ای از حوزه‌های فلسفه اسکندرانی منتسب دانسته‌اند که آگاه نیستیم چگونه این فلسفه به حوزه اسلامی رسید و در فلسفه اسلامی تجدید حیات کرد. به هر حال، فارابی به این نتیجه رسیده بود که فلسفه در همه جا منسوخ شده، ولی در جهان اسلام حیاتی دوباره یافته است. بنا به نظر فارابی، تعقل بر اعتقاد و ایمان دینی ارجح است؛ و فلسفه بر احکام وحی، که اشخاص غیر فیلسوف به کمک آن از طریق مثال‌ها به حقیقت نزدیک شده‌اند، تقدم دارد (مدرس، ۱۳۶۹: ۷۸۲). البته، فارابی در کتاب *الحروف* این تقدم را زمانی می‌داند.

موضوع دیگر در اندیشه فارابی، دانش و معرفت‌شناسی است. عامری، از شاگردان فارابی، در تعریف دانش می‌گوید: «علم درک واقعی چیزی بدان گونه که هست، دور از خطا و لغزش است». از اسکندر نقل می‌شود: «علم واقعی آن است که علت علوم را بیان نماید و مشخص کند که آن علت است *العلم سبب العلوم*». عامری اعلام می‌دارد که دانش قلب یا مبدأ عمل است و عمل کمال دانش است (نتون، ۱۳۸۱: ۱۳۴). بنا به نوشته *دائرةالمعارف اسلام*، فلسفه عامری آمیخته به فلسفه نوافلاطونی و ارسطویی است. عامری، در تقسیم‌بندی علم، دانش را به دو حوزه فلسفی و مذهبی تقسیم می‌کند و فقه، کلام، و حدیث را در حوزه مطالعات زبان‌شناسی می‌داند.

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، شاگردان فارابی از آرا و اندیشه‌های او تأثیری عمیق یافته‌اند. با این حال، باید تأکید کرد که معرفت‌شناسی فارابی، دست‌کم تا آن‌جا که می‌توان فهمید و به‌لحاظ وسعت و منابعش، همانا ارسطوگرایی یونانی است. از سوی دیگر، در این‌جا نباید از محتوای معرفت‌شناختی غافل شد که فارابی در *احصاء‌العلوم بعد افلاطونی*

آن را نادیده گرفته است. بنابراین باید گفت: «معرفت‌شناسی فارابی بر پایه‌های دوگانه مثبت‌گرایی ارسطویی و منفی‌گرایی افلاطونی پایه‌ریزی شده است» (همان: ۸۵-۸۶).

۶. فارابی و علم و زبان

پیش‌تر اشاره شد که نخستین تلاش مفید در ترتیب علوم زبانی در یک نظم واحد به فارابی برمی‌گردد که بر همه علوم مربوط به زبان، نامی فراگیر یعنی «علم اللسان» نهاد. علم اللسان به نظر وی، متشکل از چند حوزه است در برابر «علم واژگان مفرد». قانون‌های واژگان وقتی که «مفرد» باشند و وقتی که «مرکب»، به بحث در آواها و ساختمان کلمه و ساختمان جمله به‌طور متوالی می‌پردازند. اما فارابی در علم اللسان موضوع‌های دیگری را وارد کرد، از جمله واژگان مرکبی که خطیبان و شاعران آن را ساخته و پرداخته‌اند، یعنی بررسی شعر و نثر، هم‌چنین قانون‌های تصحیح کتابت و قرائت و قانون‌های اشعار؛ و بدین ترتیب، نزد فارابی، علم اللسان به دیگر علوم و مهارت‌های لغوی پیوست (فهمی حجازی، ۱۳۷۹: ۷۰).

برای روشن‌شدن مطلب، ابتدا آن بخش از *احصاء العلوم*، که آرا و نظریات زبانی فارابی را شامل می‌شود، بررسی می‌شود. سپس، در ذیل عنوان «علم زبان»، دیدگاه فارابی درباره این موضوع روشن می‌شود.

۷. معرفی *احصاء العلوم*

کتاب *احصاء العلوم* را حسین خدیوچم ترجمه کرده و در سال ۱۳۴۸ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران آن را منتشر کرده است. فارابی، در مقدمه این کتاب، پس از برشمردن فصول آن، به فواید عمومی کتاب خود و نتیجه‌ای که از آن حاصل خواهد شد اشاره می‌کند و می‌گوید: «این کتاب دانش‌پژوهان را مدد می‌کند تا موضوع هر دانشی را که می‌خواهند فراگیرند نیک بشناسند و از فایده و نتیجه آن باخبر شوند؛ و به آن‌ها نیرویی می‌بخشد که بتوانند میان علوم موازنه برقرار سازند تا برترین و ریشه‌دارترین و استوارترین آن‌ها را بازشناسند و میان دانشمند حقیقی و عالم‌نمایی که بدون مایه و دلیل در یکی از آن علوم ادعای بصیرت می‌کند، فرق و تمیز قائل شوند» (فارابی، ۱۳۸۴: ۴).

کتاب *احصاء العلوم* به پنج فصل تقسیم شده است. فصل اول به مسائل زبان و زبان‌شناسی می‌پردازد. در این فصل، ابتدا فارابی این علم و فروع آن، یعنی علم لغت، نحو،

صرف، شعر، نوشتن، و خواندن را مورد بحث قرار داده است. آن‌گاه در خصوص بخش‌های هفت‌گانه مهم ارکان علم زبان، که در نزد تمام ملت‌ها موجود است، سخن می‌گوید و آن‌ها را چنین برمی‌شمرد: علم الفاظ مفرد؛ علم الفاظ مرکب؛ علم قوانین الفاظ، هنگامی که مفرد باشند؛ علم قوانین الفاظ، هنگامی که مرکب باشند؛ قوانین درست‌نوشتن؛ قوانین درست‌خواندن؛ و قوانین تصحیح اشعار.

مباحث فارابی بیش‌تر ناظر به همگانی‌های زبان (language universals) است و به زبان خاصی اشاره ندارد. البته شواهد و امثال او از زبان عربی است.

فصل دوم به منطق اختصاص دارد. در این فصل، فارابی به ضرورت استفاده از منطق اشاره دارد و وجوه تشابه و تفاوت میان منطق و علوم نحو را و نیز قضایای مختلفی را که در منطق به‌کار گرفته می‌شود بیان می‌کند.

فصل سوم به علم تعالیم یا ریاضیات اختصاص دارد که خود به هفت بخش تقسیم می‌شود. بخش پنجم این فصل به علم موسیقی می‌پردازد که، در آن، از چگونگی شناخت انواع الحان و آن‌چه الحان از آن‌ها تألیف می‌شود بحث می‌کند. او در این‌جا روشن می‌سازد که الحان برای چه غرض‌هایی تألیف می‌شوند، چگونه باید تألیف شوند، و بر چه حالی باید بوده باشند تا تأثیر آن‌ها بیش‌تر و دل‌نشین‌تر گردد.

فصل چهارم شامل علم الهی و علم طبیعی است که بررسی آن از موضوع بحث ما خارج است.

در فصل پنجم، علم مدنی (اخلاق و سیاست) و علم فقه و کلام را بررسی می‌کند. *احصاء‌العلوم* را، اگرچه به‌لحاظ حجم کتاب کوچکی است، نوعی فرهنگ یا دائرةالمعارف تلقی کرده‌اند.

میخائیل غزیری (M. Jasiri) اولین بار لفظ دائرةالمعارف را برای این اثر ارزش‌مند به‌کار برد. پس از او، بسیاری از محققان شرقی و غربی، از جمله دیتریسی، فامر، بستانی، جرجی زیدان، اسکندر معلوف، و عبدالرزاق پاشا از او پیروی کرده‌اند. *احصاء‌العلوم* سنگ بنای نوعی از فرهنگ‌های علمی اسلامی است که نه‌تنها در زندگی عقلی دنیای اسلام اثر گذاشته است، بلکه در جهان غرب نیز مؤثر واقع شده است. مترجم این کتاب شواهد فراوانی دال بر این مدعا آورده است. از جمله باور (D. Baur) ثابت کرده که *احصاء‌العلوم* در کار تمام فلاسفه لاتین عموماً، و گوندیسالینوس (Gundissalinus) خصوصاً، چندان اثر گذاشته که می‌توان گفت همه کتاب تقسیم فلسفه او از *احصاء‌العلوم* اقتباس شده است (همان: ۱۵).

۸. علم زبان

اگرچه شناخت ماهیت و چیستی زبان به دلیل پیچیدگی و گستردگی آن امری دشوار است، ولی از دیرباز ذهن دانشمندان را به خود مشغول داشته است و تعاریف متعددی برای زبان ارائه شده است. بلاک و تراگر در کتاب *درآمدی بر تحلیل زبانی (Out Line of Linguistic Analysis)* زبان را نظامی از نمادهای آوایی اختیاری می‌دانند که اعضای یک جامعه زبانی به وسیله آن ارتباط برقرار می‌کنند.

البته، به دلیل ماهیت زبان، بیش‌تر زبان‌شناسان به جای تعریف زبان به تشریح ساختمان و نحوه کار زبان پرداخته‌اند. آندره مارتینه (Andre Martinet) زبان را وسیله ارتباط میان ابنای بشر می‌داند که بر اساس آن تجربه هر آدمی به گونه دیگر تجزیه می‌شود و به واحدهایی درمی‌آید و دارای محتوای معنایی و صورت صوتی به نام «تک‌واژ» می‌شود؛ این صورت نیز بار دیگر به واحدهای مجزا و متوالی تجزیه می‌شود به نام «واج» که تعداد آن‌ها در هر زبانی معین است و ماهیت و روابط آن‌ها هم در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد (تجزیه دوگانه)؛ اما آرگون (Argon) زبان را دستگاهی از نشانه‌ها برای محتویات، مفاهیم، و معانی ذهن انسان می‌داند. فارابی علم زبان را شامل دو بخش می‌داند: الفاظ و شناخت قوانین الفاظ، و می‌گوید: «علم زبان به‌طور کلی دارای دو قسم است؛ یکی یادگرفتن الفاظ، که در نزد هر ملتی دارای معناست، و شناخت حدود دلالت آن الفاظ؛ دیگر شناخت قوانین این الفاظ» (فارابی، ۱۳۸۴: ۴). در تبیین سخن فارابی باید گفت: در تقسیم‌بندی علوم اسلامی، علم الفاظ در ذیل علوم ادبی قرار می‌گیرد و شامل مخارج الحروف، علم لغت، علم اشتقاق، و علم حرف است. اما اشاره فارابی به لفظاً به واحدی از گفتار است که القای معنا می‌کند. در زبان‌شناسی نوین، کوچک‌ترین واحد زبانی را که دارای نقش دستوری یا معنایی است تک‌واژ می‌خوانند و واژه واحد آوایی مرکبی است که از ترکیب یک یا چند تک‌واژ حاصل می‌شود و دارای معنا و مفهومی مستقل است، و در آغاز و پایان آن واحد زبرزنجیری درنگ وجود دارد. بنا به نظر آندره مارتینه، واژه زنجیره‌ای واحد است مرکب از یک یا چند تک‌واژ مستقل (Martinet, 1969: 126). فارابی در تقسیم‌بندی لفظ می‌گوید، الفاظ معنی‌دار در زبان هر ملتی دو قسم است؛ مفرد و مرکب:

مفرد، مانند سفیدی، سیاهی، انسان، و حیوان؛

مرکب، مانند انسان حیوان است، و عمرو سفید است.

علم الفاظ مفرد معنادار اشاره به علم لغت دارد. واژه‌شناسی (morphology/lexicology) شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به مطالعه و تجزیه و تحلیل واژگان زبان و بررسی معنی و تحول آن می‌پردازد. فارابی در این خصوص می‌گوید:

علم الفاظ معنی‌دار شامل علم لغت است، یعنی شناخت حدود دلالت یک‌یک الفاظ مفرد معنی‌داری که بر جنس و نوع اشیا دلالت دارند و نیز شامل ضبط و نقل هریک از کلمات، اعم از اصیل یا دخیل یا غریب یا مشهور می‌شود (ibid: 42).

بدیهی است انتقال پیام زبانی در صورتی ممکن است که الفاظ و تک‌واژها و واژگان بر پایه قواعدی خاص در روی زنجیره گفتار در هم‌نشینی با هم قرار بگیرند، که بدان نحو (syntax) گفته می‌شود. حاصل ترکیب واژگان صورت درستی از زبان است که بدان جمله گفته می‌شود. به بیان دیگر، جمله نتیجه‌غایی ساخت سلسله‌مراتبی زبان است. به نظر نگارنده، از سخن فارابی چنین مستفاد می‌شود که علم الفاظ مرکب در نزد فارابی ناظر به جمله است و معیار درست و نادرست بودن جملات نیز سخن سخن‌وران بوده است. خود او می‌گوید:

علم الفاظ مرکب عبارت است از علم به سخنانی که در نزد ملتی به صورت مرکب درآمده است، یعنی کلماتی که سخن‌وران و شاعران یک ملت ترکیب کرده‌اند. یا فصیحان و بلیغانشان به زبان آورده‌اند و بازگوساختن آن ترکیبات را نیز، چه بلند و چه کوتاه، چه موزون باشد و چه غیر موزون، شامل می‌شود (ibid: 43).

مشهود است که فارابی در تبیین کارکرد لفظ به حوزه‌های مختلفی، از جمله واژگان‌شناسی، واج‌شناسی و نحو، و قوانین حاکم بر آن‌ها نظر دارد. نکته دیگری که در سخن او وجود دارد اشاره به کلی بودن قوانین ناظر بر علم زبان است.

قوانین در هر صنعت عبارت است از قضایای کلی - یعنی قضایای جامع - که، در تحت هریک از این قضایای کلی، بسیاری از اموری که این صنعت به‌تنهایی آن‌ها را فرا می‌گیرد مندرج است، و از همین راه در تمام آن اموری که موضوع این صنعت‌اند یا در بیش‌تر آن‌ها بحث می‌شود. این قوانین یا برای آن وضع شده که همه موضوعاتی را که مخصوص این صنعت است فرا گیرد، تا چنان شود که هرچه از این صنعت در دایره این احکام وارد نشود، و هرچه به این صنعت مربوط می‌شود، از دایره این احکام بیرون نماند (فارابی، ۱۳۸۴: ۴۱).

و در ادامه بحث می‌گوید: «هر قضیه‌ای که در صنعتی قانون شده می‌تواند برای یکی

از مطالبی که ذکر کردیم - یا برای دسته‌ای از آن‌ها - قاعده و قانون قرار گیرد» (Martinet, 1969: 41-42).

از بررسی زبان‌های موجود در جهان چنین استنباط می‌شود که ظاهراً زبان‌ها بسیار با یکدیگر تفاوت دارند و وجوه اشتراکی بین آن‌ها موجود نیست. اما واقع امر این است که وجوه اشتراک زبان‌ها از وجوه افتراق آن‌ها بسیار بیش‌تر است؛ به‌طوری که بنا به نظر چامسکی (Chomsky)، وجوه اختلاف زبان‌ها بسیار کم‌تر از وجوه اشتراک آن‌هاست (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۵۴۴)؛ یعنی همان نظریه «همگانی‌های زبان» (language universals). چامسکی می‌گوید: بخشی از دانش زبانی بین انسان‌ها مشترک است و مراد از همگانی‌های زبانی همان دانش زبانی مشترک بین انسان‌هاست (Cook & Newson, 1997: 29). کتز و پستال (Katz & Postal) اظهار داشته‌اند که در توصیف هر زبان دو جنبه وجود دارد؛ یکی پرداختن به ویژگی‌هایی است که یک زبان را از زبان‌های دیگر متمایز می‌کند و دیگری ویژگی‌هایی که مشترک بین زبان‌هاست، که، درواقع، همگانی‌های زبانی را تشکیل می‌دهند. سپس همگانی‌ها را به دو نوع همگانی‌های بنیادی (محتوای آن‌چه مشترک است بین زبان‌ها) و همگانی‌های صوری (ساختار و شکل) تفکیک کرده‌اند (دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

فارابی می‌گوید: علم زبان در نزد هر ملتی دارای هفت بخش بزرگ است:

۱. علم الفاظ مفرد؛
۲. علم الفاظ مرکب؛
۳. علم قوانین الفاظ مفرد؛
۴. علم قوانین الفاظ مرکب؛
۵. علم قوانین درست‌نوشتن؛
۶. علم قوانین درست‌خواندن؛
۷. علم قوانین اشعار.

از سخنان فارابی چنین استنباط می‌شود که نظر او، در خصوص کلی بودن قوانین زبانی و تقسیم علم زبان، ناظر به نظریه همگانی‌های زبانی است. برای تبیین بیش‌تر موضوع هریک از این موضوعات را بررسی می‌کنیم:

۱.۸ علم الفاظ مفرد معنی‌دار

بنا به نظر متیوس (Matthews)، واژه‌شناسی بررسی صورت واژگان از نظر کاربرد و

ساختار است. اما، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، واژه‌شناسی، به‌عنوان شاخه‌ای از زبان‌شناسی، به تجزیه و تحلیل واژگان زبان نه‌تنها از نظر صورت، بلکه از نظر معنا می‌پردازد. اما واژه چیست؟ بلومفیلد (Leonard Bloomfield)، زبان‌شناس معاصر امریکایی، از دیدگاه علمی واژه را کلمه‌ای می‌داند که هر دو طرف آن فاصله باشد. پیش‌تر به تعریف آندره مارتینه و تعریف واژه از دیدگاه آواشناسی اشاره شد و گفتیم که واژه لفظ معنی‌داری است که از یک یا چند سازه پدید می‌آید. انتقال پیام زبانی توسط واژه‌ها زمانی میسر است که واژه‌ها روی محور هم‌نشینی (محور افقی) بر اساس قواعد خاصی در کنار هم قرار بگیرند.

به‌بیان دیگر، واژه واحد آوایی مرکبی است که از یک یا چند تک‌واژ مستقل حاصل می‌شود. واژه به‌تنهایی دارای معنا و مفهوم مستقلی است. به‌علاوه در بیان واژه و القای معنا بین لفظ و معنا رابطه علت و معلولی برقرار است. بنا به نظر سوسور، زبان حلقه ارتباطی میان لفظ و مفهوم است؛ یعنی زبان وسیله انتقال مفاهیم است. انتقال مفاهیم نیز به‌واسطه چیز دیگری صورت می‌گیرد؛ آنچه بدان نشانه گفته می‌شود. بنا به نظر پیر گیرو (Pierre Guiraud, 1975)، کارکرد نشانه انتقال اندیشه به‌وسیله پیام است؛ به این معنا که هر نشانه دو رویه دارد. مثلاً، در زبان فارسی، واژه «کبوتر» بر پرندۀ خاصی دلالت دارد. صورت ملفوظ و مکتوب «کبوتر» یک رویۀ آن است و آن پرندۀ زیبا، که مفهوم آن است، رویۀ دوم به‌شمار می‌رود. رویۀ نخست دال (significant) و رویۀ دوم مدلول (signified) و رابطه بین آن دو دلالت (signification) خوانده می‌شود. به‌بیان دیگر، به رابطه بین نشانه و شیء (thing) یا نشانه و مفهوم (concept) دلالت گفته می‌شود. اما، با توجه به گسترۀ معنایی، هر لفظ در روی محور هم‌نشینی معنای خاصی را القا می‌کند. پیش‌تر سخن فارابی در خصوص علم لغت بیان شد. سخن او در خصوص علم لغت ناظر به شناخت لغات و حدود دلالت آن‌هاست. به‌علاوه، اشاره دارد که «لفظ مفرد یا عنوان امور عینی و خارجی است، مانند زید و عمر، یا آن‌که بر جنس و نوع اشیا دلالت می‌کند، مانند انسان، حیوان، سفیدی، و سیاهی. هر لفظ مفردی که بر جنس و نوع دلالت کند یا اسم است یا کلمه (= فعل) یا ادات (= حرف)». این تقسیم‌بندی فارابی با تقسیم‌بندی ارسطو از اجزای کلام مطابقت دارد. هر اسم و فعلی مذکر، مؤنث، مفرد، مثنی، و جمع می‌شود، ولی زمان تنها مخصوص فعل است و آن عبارت است از گذشته، حال، و آینده.

۲.۸ علم الفاظ مرکب

همان‌طور که در سطور قبل اشاره شد، فارابی عبارات «انسان حیوان است» و «عمر و سفید است» را به‌عنوان شاهد مثال بر لفظ مرکب ارائه می‌کند و در تعریف لفظ مرکب می‌گوید: «لفظ مرکب عبارت است از علم به سخنانی که در نزد ملتی به‌صورت مرکب درآمده است، یعنی کلماتی که سخن‌وران و شاعران یک ملت ترکیب کرده‌اند...» با توجه به این‌که در زنجیره گفتار واحدهای متعددی مانند تک‌واژ، واژه، گروه (phrase)، بند (clause)، و جمله (sentence) وجود دارد. درواقع، جمله حاصل ساخت سلسله‌مراتبی عناصر در روی زنجیره گفتار است. به نظر نگارنده، از مثال فارابی چنین استنباط می‌شود که او به جمله نظر داشته است، آن هم جمله درست؛ و معیار او هم سخن سخن‌وران و شاعران بوده است، اما از تعریفی که از لفظ مرکب می‌کند، می‌توان چنین دریافت که شاید واحدهای زبانی پذیرفته‌شده دیگر نیز مد نظر بوده است.

۳.۸ علم قوانین الفاظ مفرد

در این بخش، فارابی نه‌تنها به واج‌شناسی، بلکه به واژه‌شناسی نیز نظر دارد. چنان‌که می‌گوید:

این علم نخست به بحث درباره حروف می‌پردازد. از تعداد حروف و مخرج هر حرف آلات صوت و حروف مصوت و غیر مصوت و آن حروفی که، در آن زبان، ترکیب می‌شوند و حروفی که قابل ترکیب نیستند، و کم‌ترین حروفی که از ترکیب آن‌ها یک لفظ معنادار به‌دست می‌آید، و بیش‌ترین حروفی که ممکن است در یک لفظ ترکیب شود، و حروف اصلی که در ساختمان کلمه، هنگام پیوستن به حروف فرعی، مانند حروف تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث و اشتقاق و غیر آن بدان، تغییر نمی‌کنند و حروفی که هنگام پیوستن لواحق به آن‌ها تغییر می‌کنند و حروفی که، در هنگام تلاقی، با هم ادغام می‌شوند.

آن‌گاه شواهد و امثله الفاظ مرکب را به‌دست می‌دهد و، از میان نمونه‌های اولیه‌ای که از چیزی مشتق نشده‌اند، آن‌هایی را که مشتق هستند تفکیک می‌کند (فارابی، ۱۳۸۴: ۴۴).

سپس به انواع اشتقاق اشاره دارد و چگونگی اشتقاق فعل از مصدر را نشان می‌دهد و در این خصوص تغییرات مصدر در تبدیل به فعل را بررسی می‌کند. آن‌گاه انواع فعل، تغییرات فعل، وجوه فعل، و زمان‌ها را بررسی می‌کند و، درنهایت، به تغییرات آوایی صورت‌های وضع‌شده می‌پردازد.

۴.۸ علم قوانین الفاظ مرکب

علم قوانین الفاظ مرکب دو نوع است. یکی قوانین اطراف اسم و فعل است که در حال ترکیب یا ترتیب به دست می‌آید و دیگر قوانینی است که مخصوص احوال ترکیب و ترتیب است، یعنی قوانینی که چگونگی ترکیب و ترتیب را در آن زبان بیان می‌کند (همان: ۴۵). علم قوانین اطراف همان علم نحو است. نحو کلمه‌ای یونانی است و به معنای نظم و ترتیب است. نحو هر زبان شیوه‌هایی را بررسی می‌کند که بر اساس آن واژه‌ها با هم ترکیب شده و واحدهای بزرگ‌تری مانند جمله را می‌سازند. به بیان دیگر، نحو به قواعدی گفته می‌شود که از هم‌نشینی تک‌واژه‌ها بر روی زنجیره گفتار و ساختار واحدهای بزرگ‌تر گفت‌وگو می‌کند.

فارابی می‌گوید:

علم قوانین اطراف نشان می‌دهد که اطراف در درجه اول برای اسما می‌آیند، سپس برای افعال؛ و معلوم می‌دارد که برخی از اطراف اسما در اول اسم می‌آیند «مانند الف و لام» تعریف لغت عرب، یا حروف تعریفی که در دیگر زبان‌ها جانشین آن می‌شود. برخی دیگر از اطراف در اواخر اسم جای دارند که اطراف تأخیر یا پایانی نامیده می‌شوند و این‌ها همان حروف اعراب‌اند (ibid).

در ادامه بحث، فارابی نکات دیگری از نحو زبان عربی را بررسی می‌کند و درباره اطراف فعل، افعال غیر متصرف، تفکیک اطراف اسم و فعل و ادات بحث می‌کند. اما، در بخش دوم، قوانین ترکیب را به دست می‌دهد. در این بخش، ابتدا بیان می‌شود که الفاظ چگونه ترکیب می‌شوند و ترتیب آن‌ها در آن زبان چگونه است و هنگامی که به صورت جمله درمی‌آیند، چند قسم‌اند. آن‌گاه بیان می‌دارد که کدام ترکیب و ترتیب در آن زبان فصیح‌تر است.

۵.۸ علم قوانین درست‌نوشتن

این علم ابتدا مشخص می‌کند که چه حروفی باید نوشته شود، و چه حروفی نباید نوشته شود، آن‌گاه توضیح می‌دهد که شیوه نگارش و حروفی که باید نوشته شود چگونه است.

۶.۸ علم قوانین درست‌خواندن

در این علم، محل نقطه‌ها را معرفی می‌کند و علاماتی را که علمای این فن - برای حروفی

که نوشته نمی‌شود - وضع کرده‌اند نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که چه علامت‌هایی حروف هم‌شکل را از یک‌دیگر جدا می‌کنند و علامت حروفی که در هنگام برخورد در یک‌دیگر ادغام یا از یک‌دیگر تفکیک می‌شوند چه نوع است و علامت‌هایی که علمای این فن برای مقاطع جمله‌ها به کار می‌برند چگونه است. این علم علامت‌های مقاطع کوچک و متوسط و بزرگ را نیز مشخص می‌کند و زمینه‌های ناستواری کلمات و جمله‌های پیوسته به هم را و کلمات و جملاتی که هریک دیگری را نقض می‌کنند، مخصوصاً هنگامی که میان آن‌ها فاصله افتد، به دست می‌دهد (ibid: 47-48).

۷.۸ علم اشعار

علم اشعار نیز با علم زبان شباهت دارد. فارابی آن را در سه بخش بررسی می‌کند:

۱. بررسی اوزان شعری؛
۲. بررسی اواخر ابیات؛
۳. بررسی واژگان متناسب شعر.

۱،۷،۸ بررسی اوزان شعری

در این بخش، فارابی اوزان شعری را بررسی کرده و آن را به اوزان بسیط یا مرکب تقسیم می‌کند. انواع ترکیب حروف معجمه (حروف نقطه‌دار) را برمی‌شمرد، ترکیباتی که از هر صنف و از هر وزن از اوزان حاصل می‌شود و همین است که در نزد عرب به سَبَب و تَد معروف است، و در نزد یونانیان مقطع و پایه. سپس سایر مسائل اوزان شعری را بررسی می‌کند.

۲،۷،۸ بررسی اواخر ابیات

شعر، در هر وزنی که باشد، نشان می‌دهد که کدام یک از اشعار بر یک وجه و حالت است و کدام یک دارای وجوه بسیار است و از این‌ها کدام تمام است و کدام زائد و کدام ناقص. فارابی در این بخش قصیده و حروف محفوظ در تمام ابیات قصیده را بررسی می‌کند.

۳،۷،۸ بررسی واژگان مناسب شعر

در این بخش، فارابی بررسی می‌کند که به نظر شاعران کدام واژه برای شعر مناسب است و کدام یک مناسب نیست.

۹. نتیجه‌گیری

چارلز پیرس (Charles Pierce, 1839-1914) می‌گوید: «قریب صد تعریف از منطق در دست است» (دین محمدی، ۱۳۸۴: ۳). واژه منطق از ریشه نطق است، به معنی برزبان‌راندن حرفی یا سخنی که از آن معنی مفهوم گردد (دهخدا، ۱۳۴۳). به بیان دیگر، منطق اسم است به معنی سخن و گفتار. در منطق سنتی، منطق‌دانان آن را چنین تعریف کرده‌اند:

منطق وسیله‌ای است از نوع قواعد که مراعاتش ذهن را از خطای در اندیشه حفظ می‌کند. منطق را علم میزان نیز نامیده‌اند. ابوعلی سینا آن را خادم علوم می‌نامید، زیرا که منطق مقصود به لذات نیست، بلکه وسیله است برای دریافت سایر علوم؛ و ابونصر فارابی آن را رئیس‌العلوم می‌نامید به علت نفاذ حکم آن در علوم (همان).

منطق سنتی بر پایه نظریات ارسطو استوار است و با کتاب *ارغنون* او آغاز می‌شود. اما منطق جدید حاصل تلفیق منطق ارسطویی و ریاضیات است. در منطق جدید، منطق را به «صدق» و «درستی» تعریف می‌کنند. در تعریف منطق به «صدق» گفته می‌شود: منطق دانش بررسی آن ساختارهای صوری است که همه نمونه‌های آن صادق‌اند. و در تعریف منطق به درستی گفته می‌شود: منطق دانش بررسی آن ساختارهای صوری است که همه نمونه‌های آن‌ها استنتاج‌های درستی هستند (دین محمدی، ۱۳۸۴: ۹، ۱۲-۱۳).

یان ریچارد نتون گفته فارابی در مقدمه رساله *بر منطق یحیی* را آورده است:

مقصود ما بررسی هنر منطق است، هنری که شامل عواملی است که قوه عاقله را در جایی که امکان خطا وجود دارد به درست‌اندیشی هدایت می‌کند و بیان‌گر پرهیز از خطا در استدلال‌هاست. جایگاه منطق در ارتباط با عقل چون مرتبه و جایگاه دستور زبان است در ارتباط با زبان؛ و، درست همان‌گونه که علم دستور زبان مردمی را که به‌خاطر آن‌ها این دستور به‌وجود آمده است اصلاح می‌کند، علم منطق نیز، جایی که احتمال خطا وجود دارد، آن‌چه را درست است معقول می‌پندارد. بدین ترتیب، ارتباط میان علم دستور زبان نسبت به زبان و بیان همانند رابطه علم منطق به عقل و معقولات است. همان‌گونه که دستور زبان معیار زبان است، در جایی که احتمال خطا در ارتباط با معقولات و مفاهیم وجود دارد، هنر منطق نیز وسیله و ابزاری است که، وقتی در بخش‌های فلسفه به‌کار می‌رود، علم یقینی از هنرهای تئوری و علمی به‌دست می‌آید، و راهی برای اعتبار و صحت حقیقت در هر موردی که بررسی می‌شود جز فن منطق وجود ندارد (نتون، ۱۳۸۱: ۸۳).

بررسی آرا و نظریات فارابی نشان می‌دهد که منطق در اندیشه‌های او تأثیر فراوانی داشته است. فارابی با استفاده از ابزار منطقی در برابر حملات نحویان دفاع می‌کند. همان‌طور که

اشارت رفت، منطق انسان را از اشتباه و لغزش و خطای در معقولات باز می‌دارد. روش فارابی در منطق روش خاص اوست که هم قیاسی و هم غیر قیاسی است. علاوه بر این، گفتیم که فارابی صناعت منطق را با صناعت نحو متناسب می‌داند. او هم‌چنین اشاره دارد که:

علم منطق با علم عروض نیز متناسب است، زیرا نسبت علم منطق به معقولات مانند نسبت عروض است به اوزان شعر؛ یعنی تمام قوانینی را که علم عروض در تعریف اوزان شعر به‌دست می‌دهد، علم منطق نظایر آن‌ها را در معقولات به‌دست می‌دهد (فارابی، ۱۳۸۴: ۵۲).

بان ریچارد نتون، پس از معرفی *احصاء العلوم*، در خصوص ارتباط منطق و زبان در اندیشه فارابی می‌گوید: «در این‌جا تأکید صریح بر بررسی منطق وجود دارد که مطالعه منطق همراه با زبان پیش از ورود به بحث درباره علوم دیگر لازم و ضروری است» (نتون، ۱۳۸۱: ۸۳).

نکته دیگری که در آرای فارابی وجود دارد و در بخش منطق نیز بدان اشاره شد، ارتباط نحو و منطق و بحث همگانی‌های زبان است؛ در این خصوص در *احصاء العلوم* آمده است:

چون علم منطق مقداری از قوانین الفاظ را به‌دست می‌دهد، از جهاتی با علم نحو مشارکت دارد، ولی از آن جهت با علم نحو متفاوت و متباین است که علم نحو قوانینی را به‌دست می‌دهد که مخصوص الفاظ و کلمات یک قوم است. ولی منطق قوانین مشترکی را به‌دست می‌دهد که الفاظ و کلمات تمام اقوام را دربر می‌گیرد. چه در الفاظ حالاتی است که همه اقوام در آن حالات با یک‌دیگر اشتراک دارند، مانند این‌که بعضی از الفاظ مفرد و بعضی مرکب هستند و این‌که مفرد عبارت است از اسم، کلمه (= فعل)، ادات (= حرف) و این‌که برخی از الفاظ موزون هستند و برخی دیگر ناموزون و امثال این‌ها (فارابی، ۱۳۸۴: ۵۲).

و در جایی دیگر اشاره دارد که «در زبان هر قوم، حالاتی مخصوص به همان زبان وجود دارد و حالاتی که با دیگر زبان‌ها مشترک است. اما آن اصول مشترک نحوی را، که در الفاظ تمام اقوام موجود است، علمای نحو از هر جا که موجود بوده آن را گرفته و در نحو خود وارد کرده‌اند، مانند گفته نحویان عرب که اقسام کلمه را که در زبان عرب عبارت است از اسم، فعل، و حرف به زبان عربی وارد کرده‌اند که با گفته نحویان یونانی که می‌گویند اجزای گفتار عبارت‌اند از اسم، کلمه، و ادات یکی است.

هم‌چنین فارابی در ارتباط زبان و منطق به بحث زبان و ذهن نیز می‌پردازد و می‌گوید: نطق دارای سه معنی است:

اول، کلام بیرونی است که با صوت ادا می‌شود و از آن‌چه در ضمیر است حکایت می‌کند.

دوم، کلام درونی یا مرکوز در ذهن است و آن عبارت از معقولاتی است که الفاظ بر آن‌ها دلالت می‌کنند.

سوم، قوه نفسانی ذاتی انسانی است، یعنی همان نیرویی که مخصوص انسان است، و آدمی به وسیله آن از دیگر حیوانات متمایز می‌شود. همان نیرویی که فراگرفتن معقولات و علوم و صنایع را برای انسان ممکن می‌سازد و باعث وجود فکر و اندیشه می‌شود، و با مدد همین نیروست که آدمی میان کارهای نیک و بد فرق می‌گذارد (فارابی، ۱۳۸۱).

و چنین نتیجه می‌گیرد که منطق به‌طور کلی قوانین نطق بیرونی و قوانین نطق درونی را به‌دست می‌دهد و از قوانینی که در این دو مورد به‌دست می‌آید، سومین مرحله نطق، که بالفطره در انسان موجود است، قوام می‌گیرد و انسان را چنان ورزیده می‌کند که کارش در آن دو مورد بهترین و کامل‌ترین نمونه باشد.

در ادامه بحث زبان و منطق، فارابی انواع گفتار را بررسی می‌کند و گفتار شعری را گفتاری می‌داند که حالتی از تخیل برای شنونده ایجاد می‌کند. البته فارابی سایر اجزای منطق را نیز به تفصیل مورد بحث قرار می‌دهد که چون مورد نظر این نوشتار نبود، بدان‌ها اشاره نشد.

بنابراین ارتباط منطق و زبان در بررسی‌های زبانی، ارتباطی اجتناب‌ناپذیر است و در این‌جا، این نتیجه را با سخن‌الستون به پایان می‌بریم که می‌گوید:

شاخه دیگر فلسفه که در آن توجه به زبان اهمیت ویژه می‌یابد، منطق است. منطق مسئله استنتاج را مورد بررسی قرار می‌دهد و یا به‌عبارت دقیق‌تر کوشش دارد تا معیاری برای تمیز صورت معتبر از استنتاجات معتبر فراهم سازد. از آن‌جا که استدلال در زبان جاری است. تحلیل استنتاجات وابسته به تحلیل گزاره‌هاست که به‌صورت مقدمه و نتیجه ظاهر می‌شود. بررسی منطق این واقعیت را آشکار می‌کند که اعتبار یا عدم اعتبار یک استنتاج وابسته به گزاره‌هایی است که مقدمه‌ها و نتیجه را می‌سازند و به استناد آن صورت به‌معنای عناصری است که گزاره‌ها دارا هستند (الستون، ۱۳۸۰: ۱۴).

حاصل سخن این‌که بنا به نظر فارابی، در بررسی علوم، به‌ویژه زبان، بررسی منطق ضرورت دارد. فارابی در آثار مختلف از جمله در *الحروف و موسیقی‌الکبیر* نیز به مسائل

زبانی می‌پردازد. مسئله قراردادی بودن زبان و خاستگاه زبان را نیز مورد تحلیل قرار می‌دهد. بنابراین بسیاری از نظریات مطرح در زبان‌شناسی معاصر، پیش‌تر توسط زبان‌شناسان ایرانی و اسلامی مطرح و بررسی شده است. لکن به دلیل بی‌توجهی زبان‌شناسان معاصر ایرانی و جهان اسلام، و مسحورشدگی در برابر اندیشه‌های غربی این آرا و اندیشه‌ها ناشناخته باقی مانده است و جا دارد که در مطالعات زبان‌شناختی جدید، زبان‌شناسان معاصر با رویکردی ایرانی - اسلامی به مسائل نگاه کنند تا جایگاه ایران در این مقوله، و به‌ویژه نقش دانشمندانی چون فارابی، ابن سینا، زمخشری، سیبویه، جرجانی و دیگران در حوزه مطالعات زبان‌شناختی به‌خوبی تبیین گردد.

منابع

- سارتن، ج. (۱۳۵۷). *مقدمه بر تاریخ علم*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: شورای پژوهش‌های علمی کشور.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۵۶). *فارابی مؤسس فلسفه اسلامی*، تهران: انجمن فلسفه ایران.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*، تهران: سمت.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۳). *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.
- دین‌محمدی، غلامرضا (۱۳۸۴). *درآمدی به زبان و منطق*، تهران: دانشگاه تهران.
- ساغروانیان، جلیل (۱۳۶۹). *فرهنگ اصطلاحات زبان‌شناسی: موضوعی - توصیفی*، مشهد: نشر نما.
- الستون، ویلیام (۱۳۸۰). *فلسفه زبان*، ترجمه ن. جهانگیری، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۶). *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: فردوسی.
- فارابی، ابونصر (۱۳۸۴). *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوجم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فهمی حجازی، محمود (۱۳۷۹). *زبان‌شناسی عربی: درآمدی تاریخی - تطبیقی در پرتو فرهنگ و زبان‌های سامی*، ترجمه حسین سیدی، تهران: آستان قدس و سمت.
- متحدین، ژاله (۱۳۸۱). *دانش‌نامه کوچک ایران، اساطیر، تاریخ، جغرافیا، و نامداران علم و ادب ایران*، محمدجعفر محجوب (ویراستار)، تهران: توس.
- مدرس، علامه محمدعلی (۱۳۶۹). *ریحانه الادب*، تهران: خیام.
- نتون، یان ریچارد (۱۳۸۱). *فارابی و مکتبش*، ترجمه گل‌بابا سعیدی، تهران: نشر نقطه.
- هاشمی، سیدابوالقاسم (۱۳۵۱). *زندگی و شرح حال علمی و فکری ابونصر فارابی معلم ثانی*، تهران: مؤلف.

Cook, V. John, Marc Newson (1997). *Chomsky's Universal Grammar*, UK: Blackwell.

Encyclopedia Iranica (1991). Ehsan Yarshater (ed.), New York: Piblio the Capersia Press.

Encyclopedia of Islam (1965). London: Luaze & Go.

Guiraud, Pierre (1975). *Semiology*, trans. Geroge Gross, London: Routledge & Kegan Paul, London: Faber and Faber Ltd.

Lyons, John (1984). *Language and Linguistics*, New York, London: Cambridge University Press.

Martinet, Andre (1969). *Elements of General Linguistics*, trans. Elisabeth Palmer.

Matthews, P. H. (1974). *Morphology*, New York: Cambridge University.